

آسیب‌شناسی

آسیب‌شناسی تربیتی مهدویت (۲)

دکتر خسرو باقری

مقدمه

در شماره پیش، دو مورد از محورهای آسیب‌شناسی تربیتی مهدویت مطرح گردید. در یکی از این محورها، از دو آسیب، تحت عنوان حصاریندی و حصارشکنی و از حالت سلامت، تحت عنوان مرزشناسی بحث شد. در محور دیگر، آسیب‌ها با عنوان کمال‌گرایی (غیرواقع‌گرا) و سهل‌انگاری و حالت سلامت با عنوان سهل‌گیری مورد بحث قرار گرفت.

اکنون، در ادامه، به بررسی محورهای زیر خواهیم پرداخت:

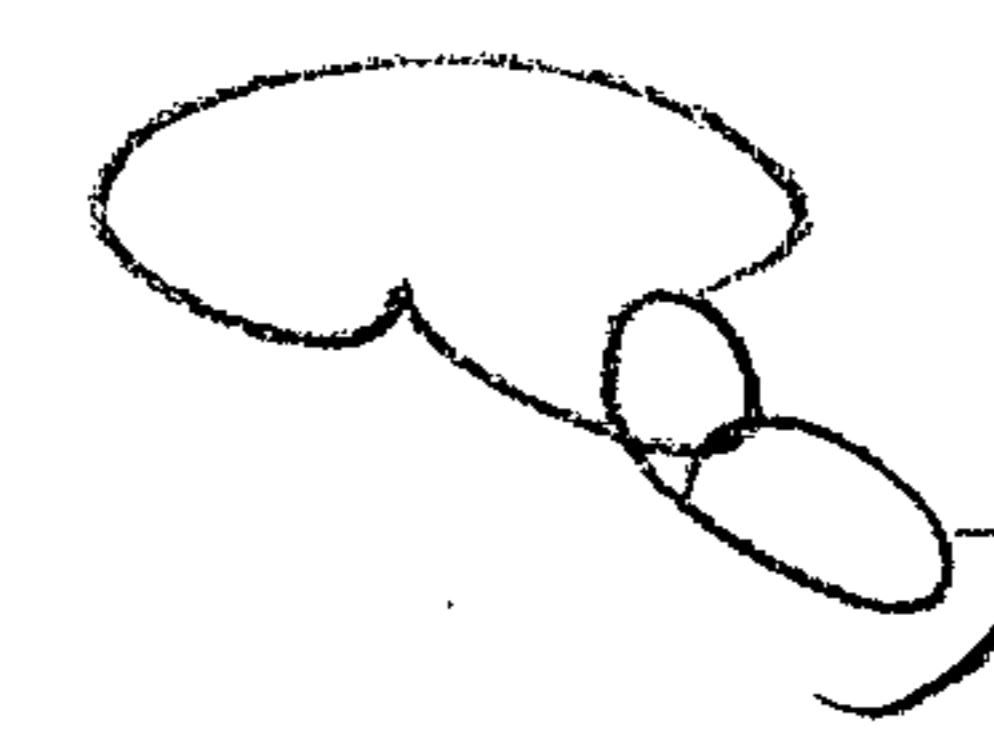
۳. آسیب‌ها: گستت و دنباله‌روی؛ سلامت: هدایت.

۴. آسیب‌ها: مرید پروری و تکروی؛ سلامت: امامت.

۵. آسیب‌ها: قشری‌گری و عقل‌گرایی؛ سلامت: عقل‌ورزی.

۶. آسیب‌ها: خرافه‌پردازی و رازددایی؛ سلامت: حق‌باوری.

۷. آسیب‌ها: انحصار‌گرایی و کثرت‌گرایی؛ سلامت: حقیقت‌گرایی مرتبی.



محور سوم. آسیب‌ها: گستاخ و دنباله‌روی؛ سلامت: هدایت.

اشاره: در این محور، آسیب‌های تربیت دینی به طور کلی، عبارتند از گستاخ و دنباله‌روی. در تربیت دینی، گستاخ میان نسل پیشین و نسل بعدی هنگامی رخ می‌دهد که نسل پیشین، به گونه‌ای از سنت‌گرایی متحجرانه روی آورد که مانع هم‌سخنی و هم‌فکری میان آنها و نسل بعدی گردد. آسیب‌زاوی گستاخ، بسیار چشمگیر است به طوری که در اصل، مانع تحقق تربیت می‌گردد. از سوی دیگر و در قطب مقابل، دنباله‌روی، آسیب دیگری است که در کمین تربیت دینی است. دنباله‌روی به این معناست که نسل پیشین، تسلیم خواست‌ها و بلکه هوس‌های نسل بعدی گردد. آسیب‌زاوی دنباله‌روی نیز در آن است که تربیت را در اثر حرکتی به شدت انفعالی، دچار استحاله می‌سازد. همچون محورهای پیشین، در این محور نیز باید به داد و ستد نهانی میان دو قطب آسیب توجه داشت. بروز گستاخ، نسل پیشین را بر آن می‌دارد که به دنباله‌روی روی آورد، چنانکه دنباله‌روی در شکل نهایی خود، نسل پیشین را چنان به بی‌معنایی دچار می‌سازد که ممکن است به رها کردن نسل بعدی و گستاخ رضا دهد. در حالت سلامت، هدایت قرار دارد. هدایت با گستاخ متفاوت است زیرا هدایت مستلزم آن است که هدایت‌گر به زبان مخاطب خود و در حد اندیشه او سخن بگوید. همچنین، هدایت با دنباله‌روی نیز آشکارا متفاوت است زیرا هدایت‌گر باید مخاطب خود را به سوی حقیقت‌هایی راه ببرد.

پس از اشاره به آسیب‌ها و سلامت تربیت دینی به طور کلی، اکنون، به توضیح بیشتر آنها در خصوص مهدویت می‌پردازیم.

در قطب نخست آسیب‌ها، گستاخ میان دو نسل مطرح است. چنانکه گذشت، گستاخ هنگامی رخ می‌دهد که همزبانی و همانندیشی نسل پیشین و نسل بعدی ناممکن گردد. این آسیب در مسئله مهدویت نیز می‌تواند رخ دهد. هنگامی که مباحث و مطالب مربوط به مهدویت، به زبانی مهجور مطرح گردد یا با مسائل و

مباحثی که نسل جدید با آنها درگیر است، ارتباط نیابد، گستاخ رخ می‌نماید. گاه نسل پیشین، در طرح مسأله مهدویت با نسل نو، بر جنبه‌هایی فرعی و جانبی از آن تأکید می‌کنند یا آن را در قالب نمادهایی عرضه می‌کنند که نسل نو چندان ارتباطی میان آنها و مسائل زمان خویش نمی‌یابد. در حالی که مسائل محوری و اساسی مهدویت، چنان است که با مسائل جاری هر نسلی ارتباط می‌یابد و این گونه جنبه‌های مهدویت است که باید در کانون توجه قرار گیرد. در ادامه بحث، به مسائل محوری مهدویت اشاره خواهیم نمود.

در نقطه مقابل، قطب آسیب‌زای دیگر، دنباله‌روی نسل پیشین نسبت به نسل جدید است. چنانکه در بالا بیان شد، دنباله‌روی از آن رو آسیب‌زاست که نسل جدید را از آرمانها محروم می‌سازد و آنها را در حد امیال یا آراء رایجشان محدود می‌نماید. اگر در عرصه مهدویت نیز دنباله‌روی رخ نماید، چهره‌ای آسیب‌زا به آن داده می‌شود. دنباله‌روی در عرصه مهدویت، به دو شکل می‌تواند آشکار شود: نخست، سخن نگفتن از آن، به سبب این که به ذائقه نسل جدید، خوش نمی‌آید. دوم، سخن گفتن از آن، اما به گونه‌ای که به الگوهای رایج حکومتی و سیاسی، فروکاسته شود. به طور مثال، اگر امروزه، دمکراسی، شکل مطلوبی از حکومت محسوب می‌شود، کسانی بکوشند حکومت مهدی علی‌الله^{علی‌الله} را برحسب آن، مورد فهم و تفسیر قرار دهند. در این مورد، ممکن است برخی از روایات نیز مستند قرار گیرد، مانند این که از قول پیامبر علی‌الله^{علی‌الله} در باره آن حضرت نقل شده است: «مهدی با یاران خود مشورت می‌کند»^۱

اما هیچ یک از این دو صورت دنباله‌روی، مطلوب نیست. در مورد نخست، یعنی ذائقه نسل جدید را مناسب با مهدویت نیافتن، دلیلی برتر ک آن نیست. بخشی از کار تربیت، ایجاد تغییر ذائقه است. اما در این خصوص، بیشتر باید به نحوه عرضه مطلب توسط نسل پیشین، بدگمان بود تا این که ذائقه نسل جدید را به طور مستقیم مسئول انگاشت. در مورد دوم، یعنی فروکاستن مهدویت به شکل‌های رایج

حکومت مانند دمکراسی نیز ضرورتی براین کار نیست. تجربه‌هایی که بشر در طول راه می‌یابد، هنوز خامی‌های بسیار دارد و باید در تب و تاب تحولات جوامع بشری آزموده شود، چنانکه امروزه، دمکراسی با همه جنبه‌های مثبتی که دارد، مورد نقادی‌های بسیاری است. بی‌تردید، آینده زندگی بشر، شاهد مطرح شدن شکل‌های حکومتی بسیار زیده‌تری از دمکراسی خواهد گردید.

به دور از دو قطب آسیب‌زای گست و دنباله‌روی، حالت سلامت در این محور، عبارت از هدایت است. هدایت، متفاوت با گست و دنباله‌روی است. هادی، هم باید به زبان و متناسب با اندیشه مخاطبان خود سخن بگوید و هم از پیروی اهواه آنان دوری گزیند. مهدویت نیز، چون پاره‌ای از مجموعه معرفتی تربیت دین، باید این نقش هدایت‌کنندگی را در جریان تربیت بازی کند. برای این امر، کسانی که مسئله مهدویت را در جریان تربیت دینی مطرح می‌سازند، باید هم تناسب و هماهنگی آن را با ذهن و زبان نسل جدید بازشناسی کنند و هم مراقب باشند که آن را به امیال و آراء رایج آنان فرونکا هند. جالب توجه است که خود مهدی علی‌الله‌ی نیز نقش هدایت‌گری را بازی خواهد کرد و هواهای مردم را به هدایت بازخواهد گرداند، چنانکه امام علی علی‌الله‌ی درباره آن حضرت می‌گوید: «هواهای نفسانی را به متابعت هدایت الهی بازمی‌گرداند، در روزگاری که هدایت الهی را به متابعت هواهای نفسانی درآورده باشند. آراء و اندیشه‌ها را تابع قرآن گرداند در روزگاری که قرآن را تابع آراء و اندیشه‌های خود ساخته باشند.»^۲

محور چهارم. آسیب‌ها: مریدپروری و تکروی؛ سلامت: امامت.

اشاره: در آسیب‌شناسی تربیت دینی به طور کلی، مریدپروری و تکروی، دو قطب متقابل آسیب‌زایی محسوب می‌گردند. منظور از مریدپروری این است که در جریان تربیت دینی، افراد چنان تربیت شوند که مربی را به چشم مراد خویش ببینند، به این معنا که وی را ورای سؤال قرار دهند و او را چنان بنگردند که گویی منشأ اولیه حق است. این شأن تنها از آن خدادست و جزو هر که باشد، نه منشأ اولیه حق است و نه در ورای سؤال قرار دارد. از سوی دیگر، تکروی نیز در تربیت دینی،

آسیب‌زاست. تکروی، نفی هرگونه اقتدا به دیگران، به منزله پیشرو، و خود، گونه‌ای از آنارشیسم دینی است. تکروی نیز آسیب‌زاست زیرا افراد را در حد خودشان محدود می‌گرداند و آنها را از مزایای وجودی دیگران محروم می‌سازد. در این محور نیز داد و ستدی نهانی میان دو قطب آسیب وجود دارد، یعنی مریدپروری به تکروی منجر می‌شود و تکروی نیز سرانجام از مریدپروری سربرمی‌آورد. در حالت سلامت، امامت قرار دارد. امامت، نه با مریدپروری سازگار است و نه با تکروی. ناسازگاری آن با تکروی آشکار است، اما ناسازگاری آن با مریدپروری نیز از آنجا ناشی می‌گردد که امام در مفهوم اسلامی کلمه، منشأ اولیه حق نیست بلکه ملازم با حق است و نه تنها خود را در ورای سؤال نمی‌بیند، بلکه از سؤال استقبال می‌کند و در پی آن، ملازمت خود را با حق آشکار می‌سازد.

پس از اشاره کلی به مفاهیم آسیب و سلامت در این محور، اکنون، آن را در مورد خاص مهدویت و تربیت مهدوی، مورد بحث قرار می‌دهیم.

مریدپروری، به منزله یکی از قطب‌های آسیب در تربیت دینی، صورت محرّف امامت است. هرگاه افراد، امامان را چنان بستایند که گویی آنان، منشأ اولیه حق و حقیقت‌اند، این چهره محرّف آشکار می‌گردد. این گونه افراد، به سبب همین تعبیر نادرستی که از امامت دارند، و آن را به یکی از لغزشگاه‌های آسیب‌زای تربیت دینی تبدیل می‌کنند، «محبّ غال» (دوستدار افراط‌گر) نامیده شده‌اند. افراط‌گری آنان در این است که امام را از حد خویش، فراتر می‌برند و او را به مقام و منزلت الوهی برمی‌کشند. تنها در باره خداوند، در قرآن آمده است: «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ». ^۳ اما نسبت امام با حق این است که او با حق ملازمت و همراهی (معیّت) دارد و با آن مطابقت می‌ورزد.

در خصوص حضرت مهدی (عج) نیز همین سخن جاری است. در متون

اسلامی، برای در امان نگهداشتن افراد از لغزیدن در ورطه مریدپروری، همواره بر این نکته تأکید شده است که امام مهدی علیهم السلام، در کار سترگی که به انجام خواهد

رساند، کارگزار و فرمانبر خدادست. به طور مثال، در روایتی که حمران بن اعین نقل می‌کند می‌خوانیم: «از امام باقر علیه السلام سؤال کرده به او عرض کرد: آیا قائم تو هستی؟ پس آن حضرت فرمود: زاده و تربیت یافته بیت رسولم و خونخواهی کننده‌ام (یا از من خونخواهی کنند) و آنچه خدا بخواهد انجام می‌دهد...»^۴ در این روایت، امام باقر علیه السلام، ابتدا «قائم» را به معنای لغوی یا مفهوم عام آن که در مورد هر یک از امامان شیعه صادق است، بکار می‌برد و در پایان روایت، با دریافتن مقصود اصلی سؤال کننده، حضرت مهدی علیه السلام را با ذکر برخی ویژگی‌ها معرفی می‌کند. اما آنچه در اینجا مقصود است، تعبیر «يَفْعُلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» (آنچه خدا بخواهد انجام می‌دهد) است. این تعبیر، بیانگر آن است که هر امامی که قیام به برپاداشتن حدود الهی می‌کند، او تابع فرمان خدادست و هر آن چه را او بخواهد، انجام می‌دهد و این مطلب، شامل حضرت قائم (عج) نیز می‌گردد. بنابراین، مسئله مهدویت، در فضایی مطرح گردیده است که تابعیت و عبودیت امام نسبت به خداوند در آن موج می‌زند و این برای آن است که امامت در دست عوام و عوام‌زدگان، تبدیل به بساط مرید و مرادی نگردد. به علاوه، هنگامی که امام، تابع و ملازم با حق بود، خود را در ورای سؤال نمی‌نشاند. در این مورد، قابل ذکر است که در روایات مهدویت، بر مشابهت امام مهدی علیه السلام با پیامبر ﷺ و علی علیه السلام، از حیث منش و روش زندگی اشاره شده است.^۵ امام علی علیه السلام، به صراحة خود را در حیطه سؤال قرار داد. امام مهدی علیه السلام نیز بر همین شیوه عمل می‌کند. سخن امام علی علیه السلام در این خصوص چنین است: «مپنداشد که گفتن حق بر من گران می‌آید و خواهم که مرا بزرگ انگارید زیرا هر که شنیدن حق بر او گران آید، یا نتواند اندرز کسی را در باب عدالت بشنود، عمل کردن به حق و عدالت بر او دشوارتر است. پس با من از گفتن حق یا رأی زدن به عدل بازنایستید زیرا من در نظر خود بزرگتر از آن نیستم که مرتکب خطأ نشوم و در اعمال خود از خطایمن باشم، مگر آن که خدا مرا در آنچه با نفس من رابطه دارد، کفايت کند زیرا او تواناتر از من به من است. ما و شما بندگانی هستیم در قبضة قدرت پروردگاری که پرورش دهنده‌ای جز او نیست...»^۶

از سوی دیگر، قطب دوم آسیب، یعنی تکروی، نیز در تربیت مهدوی قابل قبول نیست. تکروی در جریان تربیت دینی، در دو صورت رخ می‌دهد: نخست با نفی امامت و دوم با پذیرش و در عین حال، تعمیم امامت. در حالت نخست، نیاز به امامت، بعد از پیامبر اکرم ﷺ نفی می‌گردد و چنین تصور می‌شود که هدایت پیامبر ﷺ به مردم ارزانی شده و هر کس بخواهد می‌تواند در طریق هدایت راه بسپارد و در این مسیر، نیازی به راهبر و امام نیست. در حالت دوم، امامت به صراحت نفی نمی‌شود، اما اختصاص آن به امامان معصوم علیهم السلام، نفی می‌شود، به گونه‌ای که هر کس می‌تواند امام خویش باشد.

در روایات مربوط به مهدویت، هر دو گونه تکروی، نفی شده است. در خصوص مورد اول، یعنی نفی امامت، در برخی روایات به این نکته اشاره و انتقاد شده است که در آینده امت اسلامی، کسانی تندروی خواهند نمود و خواهند گفت که امامت باطل شده است. به ظور مثال، در روایتی از قول امام علی علیهم السلام خطاب به «حذیفه یمانی» آمده است: «...پس این امت پیوسته ستمگرند و همچون سگان در ستیز با یکدیگر بر حرام دنیا بسرمی‌برند، در دریاهای هلاکت و گودال‌های خون، عمر سپری کنند تا آن زمان که غائب شونده از فرزندان من از دیدگان مردم پنهان شود و مردم به گفتگو افتدند، آیا او گم شده، یا کشته شده، یا خود وفات یافته است، که فتنه شدت گیرد و بلا نازل شود و آتش جنگ قبیله‌ای برافروزد و مردم در دینشان تندروی کنند و هم‌صدا شوند که حجت از میان رفته و امامت باطل شده است...به خدای علی قسم! که حجت امت همان هنگام برپا و در راههای آن (امت) گام برمی‌دارد، به خانه‌ها و کاخ‌هایشان داخل می‌شود، در شرق و غرب زمین در گردش است، گفته‌ها را می‌شنود و بر جماعت سلام می‌کند، او می‌بیند اما دیده نمی‌شود تا زمان و وعده‌اش فرارسد...»^۷

در مورد دوم، یعنی تعمیم امامت، نیز در روایات مهدویت، انتقاد صورت پذیرفته است. امامت، مشروط به شروطی است که مهم‌ترین آن، این است که امام، آلوده به ستم نباشد، چنانکه وقتی ابراهیم علیهم السلام در باره امامت فرزندان خویش از خدا

مسالت نمود، خداوند در پاسخ فرمود: «پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.»^۸ از این رو، خداوند امامت را در شان هر کسی ننهاده است. در این مورد، در روایتی، فضیل بن یسار از قول امام صادق علیه السلام می‌گوید: «هر کس خروج کرده، مردم را به سوی خود فراخواند در صورتی که کسی در میان مردم باشد که از او برتر است، پس چنین شخصی گمراه و بدعت‌گذار است.»^۹ در حالت سلامت. تربیت دینی، مستلزم قبول امامت است. حضرت مهدی (عج) نیز یکی از جمله امامان شیعه است. قبول امامت، به معنای انکار مریدپروری و تکروی است. این هردو، چون آفت‌های تربیت دینی محسوب می‌شوند. در حالت مریدپروری، فرد تربیت شونده، در حد انسانی دیگر که مراد تلقی شده، متوقف می‌ماند و از تقرب جستن به کمال بی‌پایان، یعنی خداوند، بازمی‌ماند. در مقابل، در حالت تکروی، فرد تربیت شونده، در حد خود، محدود می‌شود و از بهره جستن از نمونه‌ها و الگوهای برجسته بازمی‌ماند.

در روایات مربوط به مهدویت، امامت، چون امری متفاوت با مریدپروری و تکروی، معرفی شده است. برای وضوح بیشتر این معنا، در زیر به دو روایت دیگر استناد خواهیم نمود.

در خصوص تمایز امامت با رابطه مرید و مرادی، امام به منزله کسی معرفی می‌گردد که راه و رسم و حد و حدود الهی را پی‌جویی می‌کند. عبدالعزیز بن مسلم از قول امام رضا علیه السلام می‌گوید: «...امام است که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام می‌دارد و حدود الهی را برپا می‌دارد و از دین خدا دفاع می‌کند و با حکمت و موعظة نیکو و دلیل رسا به راه پروردگارش فرامی‌خواند...»^{۱۰}

در خصوص اهمیت امامت و نفی تکروی نیز در روایتی، زراره از قول امام صادق علیه السلام می‌گوید: «امام خود را بشناس که چون او را شناختی این امر چه پیش افتد و یا دیر فارسد، تو را زیانی نمی‌رساند.»^{۱۱}

محور پنجم. آسیب‌ها: قشری‌گری و عقل‌گرایی؛ سلامت: عقل و رزی.

اشارة: در این محور، آسیب‌های تربیت دینی، در دو قطب متقابل قشری‌گری و عقل‌گرایی قرار دارد. منظور از قشری‌گری، جمود بر ظواهر متون دینی، در مقام فهم،

و ظواهر مناسک شریعت، در مقام عمل، است. قشریگری از این جهت آسیب‌زاست که انسان را در قشر دین متوقف می‌سازد و به این ترتیب، خود فرد را از دین بی‌بهره و دیگران را در دام بدفهمی گرفتار می‌سازد. از سوی دیگر، مراد از عقل‌گرایی آن است که کسی بخواهد عقل را صافی همه چیز بگرداند، به نحوی که درستی هر معرفت یا فایده هر عملی که توسط عقل علمی یا فلسفی، به اثبات قطعی و مسلم نرسد، پذیرفتندی نخواهد بود. این گرایش نیز در تربیت دینی آسیب‌زاست زیرا عقل آدمی را چنان توانی نیست که هر چیزی را به اثبات برساند. به این ترتیب، عقل‌گرایی، فرد را از حقایق بسیاری محروم و از نتایج آنها بی‌بهره خواهد ساخت. در حالت سلامت، عقل‌ورزی قرار دارد. تفاوت عقل‌ورزی با قشریگری مشخص است، اما تفاوت آن با عقل‌گرایی در آن است که عقل‌ورزی، مستلزم اثبات علمی و فلسفی امور نیست، بلکه گاه با گمان نیز به پیش می‌رود. انسانها برخی از معرفتها و اعمال را به کمک گمان‌های عاقلانه، در دسترس خود قرار می‌دهند.

اکنون، پس از اشاره کلی به نکات این محور در تربیت دینی، در خصوص مهدویت، با اندکی تفصیل درباره آن سخن خواهیم گفت.

قریب‌گری در دین، مانع فهم عمق معارف دینی می‌گردد و از این رو، بستری برای رشد کج فهمی و انحراف و بدعت است. نمونه بارز این امر در زمان حکومت امام علی علیه السلام توسط خوارج آشکار گردید؛ کسانی که حاضر نشدند به ورق‌های کاغذی قرآن تعرض کنند، اما سرانجام بر آن شدند تا قرآن ناطق را خاموش کنند. این گونه قشریگری، همواره در کمین تربیت دینی است. در دوران غیبت امام مهدی علیه السلام نیز همواره این تهدید وجود دارد. ذهن‌ها و اندیشه‌های خام متدينان، آنان را به بدفهمی و بدعت و امی‌دارد، چنانکه به هنگام ظهور مهدی علیه السلام، سخنان او و احکام دینی که او مطرح می‌سازد، در نظر مردم، جدید و ناشناخته است. ابو بصیر از قول امام باقر علیه السلام می‌گوید که ایشان در مورد مهدی علیه السلام فرمود: «هنگامی که آن حضرت قیام

کند، با امری نوین و فرمانی جدید و طریقه‌ای نو و حکمی تازه قیام خواهد کرد...»^{۱۲}

این سخن حاکی از آن است که چگونه در دوران غیبت، قشری بودن افراد، آنان را به تعبیرهای نادرست از احکام دینی خواهد کشاند. امام صادق علیه السلام به این نکته اشاره دارد، آنجاکه می‌فرماید: «قائم علیه السلام در جریان پیکار خود، با اموری روبرو می‌گردد که رسول خدا علیه السلام با آنها روبرو نشد. همانا رسول خدا علیه السلام در حالی به سوی مردم آمد که آنان، بت‌های سنگی و چوب‌های تراشیده را می‌پرستیدند، ولی علیه قائم علیه السلام می‌شورند و کتاب خدا را علیه او تأویل می‌کنند و بر اساس آن با او می‌جنگند.»^{۱۳}

بنابراین، یکی از آسیب‌هایی که در کمین تربیت مهدوی، هم‌چون تربیتی دینی، قرار دارد این است که افراد تحت تربیت، ذهن‌ها و اندیشه‌هایی ناپرورده و خام داشته باشند و معارف و حکمت‌های دین را در حد فهم‌های قاصر خود، محدود و محصور سازند.

از سوی دیگر، عقل‌گرایی نیز یکی دیگر از ورطه‌های لغزش است. عقل‌گرایی به این معناست که افراد بخواهند در عرصه دین، همه چیز را پس از اثبات قطعی عقل بپذیرند. در این تصور، عقل، چنان انگاشته می‌شود که گویی آن را هیچ حد و حدودی نیست و یارای آن را دارد که بر فراز هر حقیقتی بایستد و آن را در حیطه خود، تحلیل کند و بشناسد. چنین تصوری، نه با واقعیت عقل هماهنگ است و نه با تربیت دینی، سازگار. عقل، حدودی دارد و برخی از امور را به سبب محاط بودن در آنها می‌پذیرد. عقل، هم‌چنانکه برخی از امور را در پرتو روشن تحلیل خود، می‌پذیرد، امور دیگری را در سایه روشن حیرت، مورد قبول قرار می‌دهد. دین، آدمی را از جمله به حقایقی از این دست رهنمون می‌گردد. از قضا یکی از دلایلی که برای غیبت امام زمان علیه السلام ذکر شده، آشکار شدن بن‌بست‌های عقل‌گرایی در مفهوم افراطی آن است. به عبارت دیگر، غیبت، فرصتی است برای این که انسان‌های کره خاکی، هر چه در توان عقلی خویش دارند، در جستجوی سعادت بکار زند. هنگامی که آنان، بن‌بست‌های عقل‌گرایی را آزمودند، گوش شنواتری برای شنیدن

پیام غیبی مهدی علیه السلام خواهند داشت.

حال سلامت در تربیت دینی، عقل ورزی است. عقل ورزی، باور به توانایی عقل در دریافتن حقایق عمیق است، بدون آن که حدود توانایی آن انکار شود. عقل‌گرایی، نوعی مطلق‌گرایی در عرصه عقل است که پذیرفتنی نیست. اما عقل ورزی، مطلوب تربیت دینی است زیرا دین، آدمی را به حقایق ژرفی فراخوانده است که با عقل ورزی قابل حصول است. فهم مسئله مهدویت، خود از جمله اموری است که مستلزم بذل فهم و باریک بینی بوده است؛ به ویژه که شیعه، در مطرح نمودن مسئله مهدویت، تحت فشارهای سیاسی حاکمان زمان قرار داشته و در این خصوص، ناگزیر بوده به رمز سخن بگوید. از این رو، در خصوص مهدویت نیز دعوت به ژرف اندیشی و باریک بینی صورت پذیرفته است. به طور مثال، در روایتی، مفضل بن عمر از قول امام صادق علیه السلام می‌گوید: «خبری که آن رادرک می‌کنی، از ۱۰» خبر که صرفاً آن را روایت می‌کنی بهتر است، همانا هر حقی دارای حقیقتی است و هر کار درستی را نوری است. سپس فرمود: و به خدا سوگند! کسی از شیعیان خود را فقیه نمی‌شماریم تا این که به رمز، سخنی به او گفته شود و او آن رمز را دریابد، همانا امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه فرمود: «به راستی که فتنه‌هایی ظلمانی و کدر و تاریک پشت سر دارید که جزوئه (کسی که عنوانی در مردم ندارد و به کلی قدرش مجھول و ناشناخته است) کسی از آن نجات نمی‌یابد.» به آنحضرت عرض شد: ای امیر مؤمنان، نومه چیست؟ فرمود: آن کسی است که مردم را می‌شandasد ولی مردم او را نمی‌شandasد، و بدایند که زمین از حجت خدای عزوجل خالی نمی‌ماند...»^{۱۴}

گذشته از اصل مسئله مهدویت که به دلایل تاریخی، دریافت آن مستلزم باریک بینی بوده است، هم اکنون نیز درک درست مسائل مربوط به مهدویت، مستلزم عقل ورزی است. این مسائل شامل اموری چون نقادی نسبت به عقل‌گرایی، تبیین نقش‌های سازنده اعتقاد به مهدویت در جریان زندگی فردی، اجتماعی و تاریخی، و مسئولیت شیعه در دوران غیبت است.

محور ششم. آسیب‌ها: خرافه‌پردازی و راززدایی؛ سلامت: حق باوری.

اشاره: در این محور، آسیب‌های تربیت دینی، به طور کلی، عبارت از خرافه‌پردازی و راززدایی است. خرافه‌پردازی هنگامی در تربیت دینی، آشکار می‌گردد که حقایق ماورای طبیعی دین، دستخوش عوام‌زدگی گردد. آسیب‌زاوی خرافه‌پردازی، نه تنها از آن جهت است که این حقایق، تحریف می‌گردد، بلکه همچنین از آن رو است که در افراد تحت تربیت، بلاحت را دامن می‌زند. در قطب مقابل، راززدایی قرار دارد. راززدایی نیز از جمله آسیب‌هایی است که در کمین تربیت دینی قرار دارد. آسیب‌زاوی این امر در آن است که دین و معارف دینی را در حد طبیعت، به زیر می‌کشد و عملاً مقصود عمدہ‌ای را که تربیت دینی، به عهده داشته، نقض می‌کند و آن برکشیدن آدمی از خاک به سوی خدا بوده است. چنانکه در محورهای پیشین نیز ذکر شد، داد و ستد نهانی میان دو قطب آسیب را نباید نادیده گرفت. خبسته شدن از خرافه‌پردازی، کار را به راززدایی می‌کشاند، چنانکه راززدایی، در آخرین حد خود، جهان را کوچک و عبث می‌گرداند و زمینه را برای خرافه‌پردازی آماده می‌کند. در حالت سلامت، حق باوری قرار دارد. تربیت دینی، آدمی را به حق باوری سوق می‌دهد. حق، نه خرافه است و نه به ضرورت، از هرگونه رازآمیزی به دور است.

پس از اشاره کلی به محتوای آسیب و سلامت در این محور، در خصوص مهدویت، به توضیح بیشتر آن خواهیم پرداخت.

قطب نخست آسیب، یعنی خرافه‌پردازی، در زمینه مهدویت نیز همچون سایر معارف دینی، قابل گسترش است. به ویژه، از آنجاکه امام زمان علیه السلام در غیبت به سر می‌برد، مطامع سوداگران و خامی عامیان و عوام‌زدگان، بستر مناسبی برای خرافه‌پردازی فراهم می‌آورد. نمونه‌هایی از این امر را می‌توان در داعیه‌های این و آن، بر رؤیت امام زمان یا رؤیاهای مربوط به آن حضرت ملاحظه نمود. هر چند

امکان این امر، در اصل، منتفی نیست و برخی از اخبار، حاکی از رؤیت آن حضرت توسط بعضی از بزرگان بوده است^{۱۵}، اما اندک نیست قصه‌های بی‌بنیادی که در این زمینه پرداخته‌اند. از این رو، در برخی از روایات آمده است که هر کس ادعای کرد با امام زمان علیه السلام ارتباط دارد، او را کذاب بدانید.

قطب دوم آسیب، یعنی راززادایی، نیز در زمینه مهدویت، رخ داده و رخ می‌دهد. در راززادایی، این گرایش وجود دارد که امور، همواره چون اموری طبیعی نگریسته شوند و ردپای هر امر ماورای طبیعی در آنها محو گردد. نمونه این مواجهه با مهدویت را می‌توان از جمله در مقدمه معروف ابن خلدون ملاحظه نمود. ابن خلدون که مالکی مذهب بود، امکان بی‌اعتبار شمردن اخبار مربوط به مهدی علیه السلام را نداشت زیرا این اخبار در میان اهل سنت نیز رواج داشته است. اما وی کوشیده است بر اساس دیدگاه فلسفی خود در باب جامعه بشری، مهدویت را تفسیر کند. از نظر وی، عصیت، اساس حکومت و نظام اجتماعی بشری را می‌سازد و بر این اساس، می‌گوید چون عصیت فاطمی و به طور کلی، عصیت قریش، از میان رفته، ظهور مهدی علیه السلام از خاندان فاطمه علیه السلام و به پاداشتن حکومتی مقتدر و جهانی ممکن نیست. از این رو، وی به این تفسیر روی می‌آورد که مراد از ظهور مهدی، پیدایش حکومتی مبتنی بر اتحاد قبائل سادات اطراف مدینه و حجاز است.^{۱۶}

آسیب‌زایی راززادایی از معارف الهی، نه تنها در این است که حقیقتی، از نظر پنهان می‌ماند، بلکه همچنین در این است که آثار تربیتی و تحول بخش آن در زندگی فردی و اجتماعی نیز فرصت بروز نمی‌یابد. راززادایی از مهدویت و تبدیل نمودن آن به یک واقعه عادی در کنار سایر وقایع عادی، همه آثار تربیتی فردی، اجتماعی و تاریخی این عقیده قدرتمند و الهام‌بخش را زایل می‌سازد. ظهور مهدی علیه السلام، چون وعده‌ای حتمی و الهی، افق روشنی برای بیدار نگاه داشتن امید عدالت و کوشش نمودن در راه تحقیق آن و انتقاد نمودن از حاکمیت‌های جاری است. راززادایی از مهدویت، به منزله از میان بردن تمام این آثار گرانقدر و تحول آفرین است.

به دور از دو قطب آسیب، یعنی خرافه‌پردازی و رازدایی، حالت سلامت در این محور عبارت از حق‌باوری است. چنانکه اشاره شد، حق‌باوری به معنای پذیرفتن معارف حق دینی است. حق‌باوری با خرافه‌پردازی متفاوت است زیرا در اینجا تنها پذیرش حقایق یا اندیشه‌های مسلم دینی مورد نظر است؛ به علاوه، حق‌باوری با رازدایی نیز متفاوت است زیرا بسیاری از حقایق دینی و از جمله مهدویت، رازآمیز است.

در مسئله مهدویت، حقیقت‌هایی وجود دارد که رازآمیز است و پذیرفتن آنها لازمه تربیت دینی است. از جمله امور رازآمیز در مهدویت، خود مسئله غیبت بلند مدت مهدی علیه السلام است. هر چند پاره‌ای از حکمت‌ها برای غیبت ذکر شده، اما حکمت اساسی غیبت، ناشکار است و از جمله اسرار الهی محسوب شده است که تنها پس از رفع آن، حکمتش آشکار خواهد شد. این نکته، از جمله در روایتی آمده است که در آن، عبدالله بن فضل از قول امام صادق علیه السلام می‌گوید: «همانا برای صاحب این امر، غیبی است چاره‌ناپذیر که هر فرد گمراهی در آن تردید می‌کند. پس گفتم: چرا چنین است فدایت گردم؟ گفت: به دلیلی که مجاز نیستیم آن را برای شما بازگوییم. گفتم: پس حکمت غیبیش چیست؟ گفت: حکمت غیبت وی چون حکمتی است که در غیبی‌های حجت‌های پیشین خدا وجود داشت. به راستی که حکمت آن، آشکار نمی‌گردد مگر بعد از ظهرش، چنانکه حکمت کارهای خضر علیه السلام در سوراخ کردن کشتی، کشتن پسرپچه و بالابردن دیوار، برای موسی علیه السلام آشکار نگردید مگر به هنگام جدایی آن دو. ای پسر فضل، به راستی این امر، از امور الهی، سری از اسرار خدا و غیبی از غیب‌های الهی است و هنگامی که دانستیم او حکیم است، تصدیق می‌کنیم که کارها و سخنان او همه حکمت است، هر چند که دلیل آن برای ما آشکار نباشد.»^{۱۷}

جنبه رازآمیز دیگر، شکل زندگی مهدی علیه السلام و قیام ناگهانی وی است. در احادیث، به هنگام اشاره به شکل زندگی مهدی علیه السلام، شباهت وی با یوسف نبی علیه السلام مورد توجه قرار داده شده که برادران وی به هنگام مواجهه با او در زمان حاکمیتش در مصر، وی را نشناختند. یزید کُناسی از قول امام محمد باقر علیه السلام می‌گوید: «صاحب

این امر را با یوسف شباhtی است، او فرزند کنیزی سیه چرده است، خداوند کار او را یک شبه برایش اصلاح می‌کند.^{۱۸}

محور هفتم. آسیب‌ها: انحصارگرایی و کثرت‌گرایی؛ سلامت: حقیقت‌گرایی مرتبتی.

اشارة: در این محور، دو قطب متقابل آسیب در تربیت دینی، انحصارگرایی و کثرت‌گرایی است. مراد از انحصارگرایی آن است که ادعا شود تمامی حقیقت، در نزد دین واحدی قرار دارد و ادیان دیگر، هیچ بهره‌ای از حقیقت نبرده‌اند. دین اسلام، با این که آخرین و کامل‌ترین دین الهی است، اما پیامبر اکرم ﷺ با فراخواندن اهل کتاب برای اتفاق نظر در حقایق الهی مشترک میان اسلام و ادیان پیشین، انحصارگرایی را به دیده قبول ننگریست. آسیب انحصارگرایی در آن است که امکان گفتگو میان ادیان را نفی می‌کند و از این طریق، مانع بسط هدایت می‌گردد. از سوی دیگر، کثرت‌گرایی نیز آسیب دیگری در جریان تربیت دینی است. کثرت‌گرایی در اینجا به این معناست که ادعا شود، ادیان مختلف، به یک اندازه از حقیقت برخوردارند و هیچ یک، ترجیحی به دیگری ندارد. این دیدگاه با قبول کمال بیشتر ادیان و شرایع متأخر ناسازگار است و نوعی بی‌تفاوتوی نسبت به انتخاب راه بهتر را به بار می‌آورد. در حالت سلامت، حقیقت‌گرایی مرتبتی قرار دارد. در این دیدگاه، نظر بر آن است که حقیقت می‌تواند به درجات مختلف در نزد ادیان و شرایع مختلف وجود داشته باشد. بر این اساس، ممکن است دینی از دین دیگر کامل‌تر باشد و حقیقت بیشتری را در خود جلوه‌گر بسازد. این دیدگاه، نه تنها امکان گفتگو میان ادیان را فراهم می‌آورد، بلکه انگیزه حقیقت‌جویی را برای یافتن بیشترین میزان حقیقت در افراد تأمین می‌کند.

اکنون، پس از اشاره به آسیب و سلامت در تربیت دینی به طور کلی، نکات این محور را در زمینه مهدویت، توضیح خواهیم داد.

انحصارگرایی چون یکی از آسیب‌های تربیت دینی، در عرصه مهدویت به این نحو ممکن است آشکار گردد که اعتقاد به حکومت عدل مهدی علیه السلام، موجب تحریم

انتظار

هر حکومتی پیش از آن گردد. این دیدگاه عملاً در برخی از معتقدان به مهدویت آشکار شده است. براین اساس، نظر بر آن بوده است که پیش از حکومت مهدی علیه السلام، هیچ کس حق حکومت ندارد. حتی در این مورد، با تفسیری اشتباه‌آمیز، به برخی از روایات مربوط به مهدویت نیز استناد شده است. به طور مثال، در روایتی، مالک بن اعین از قول امام باقر علیه السلام می‌گوید: «هر پرچمی که پیش از پرچم حضرت قائم علیه السلام برا فراشته گردد صاحب آن طاغوت است.»^{۱۹} از این روایت، چنین برداشت نموده‌اند که هیچ حکومت عدلی، قبل از قیام مهدی علیه السلام، برقرار شدنی نیست. در حالی که مقصود این روایت آن است که هر کس با ادعای امامت و ایفای نقش مهدی علیه السلام، قیام کند، او طاغوت است. از این رو، در روایات دیگر، ذکر شده است: «هر کس مقام ما -یعنی امامت- را ادعا کند، او کافر [یا مشرك] است.»^{۲۰}

براین اساس، تفسیر و ترویج مهدویت، به این عنوان که هر حکومتی قبل از حکومت مهدی علیه السلام، طاغوت است، فهمی آسیب‌زا از مهدویت است. پیامد عملی چنین فهمی، عدم تلاش برای برقراری حکومت عادلانه، پیش از ظهور امام مهدی علیه السلام است و حاصل عملی آن، تمکین نسبت به هر گونه حکومت جورپیشه خواهد بود.

در مقابل، کثرت‌گرایی نیز قطب دوم آسیب است. کثرت‌گرایی به مفهوم برابر دانستن طریقه‌های مختلف، می‌تواند به این نتیجه منجر شود که هر وضع موجودی، مشروع تلقی شود. در حالی که انحصارگرایی در عرصهٔ مهدویت، به تحریم هر حکومتی منجر می‌شود، کثرت‌گرایی، به تجویز هر حکومتی ختم خواهد شد. آسیب‌زایی چنین موضوعی در تربیت سیاسی، آشکار است.

حال سلامت در این محور، حقیقت‌گرایی مرتبی است. در عرصهٔ مهدویت، این نکته حاکی از آن است که مهدی علیه السلام و حکومت وی، مثل اعلای عدالت است و پیش از او، هر حکومتی، به هر میزان به این مثل اعلی نزدیک باشد، یا به عبارتی، هر چه عادلانه‌تر باشد، به همان میزان از مقبولیت و مشروعیت برخوردار است.

به علاوه، جالب توجه است که در حکومت مهدی علیه السلام، همچنان اهل کتاب می‌توانند بر عقاید دینی خود پایبند باشند. امام مهدی علیه السلام با اهل کتاب مسالمت می‌ورزد، چنانکه پیامبر ﷺ این کار را کرد. این مضمون روایتی است از قول امام صادق علیه السلام: «[پرسیدند] پس وضع اهل ذمه در نزد او چیست؟ فرمود: او با آنان مسالمت می‌ورزد چنانکه رسول خدا با آنان مسالمت ورزید و جزیه می‌دهند و [در برابر حکومت اسلامی] سر فرود می‌آورند.»^{۲۱} همچنین، در روایتی از قول امام باقر علیه السلام آمده است: «[قائم علیه السلام] در میان اهل تورات با تورات و در میان اهل انجیل با انجیل و در میان اهل قرآن با قرآن داوری می‌کند.»^{۲۲}

●



انتظار

سال اول، شماره دوم

پیشواسته:

على حرام الدنيا، مُنْعَمِسِينَ فِي بحار الهمَّاتِ وَ فِي أَوْدِيَةِ الدَّمَاءِ حَتَّى إِذَا غَابَ الْمُتَعَيِّبُ مِنْ وُلْدِيِّ عَنْ عِيُونِ النَّاسِ وَ مَاجَ النَّاسُ بِفَقَدِهِ أَوْ بِقَتْلِهِ أَوْ بِمُوتِهِ، أَطْلَعَتِ الْفَتْنَةُ وَ نَزَّلَتِ الْبَلِيلَةُ وَ التَّحَمَّتِ الْعَصَبَيَّةُ وَ غَلَّا النَّاسُ فِي دِينِهِمْ وَ أَجْمَعُوا عَلَى أَنَّ الْحَجَّةَ ذَاهِبَةً وَ الْأَمَامَةَ باطلة... فَوَ رَبِّ عَلَى أَنَّ حِجَّتَهَا عَلَيْهَا قَائِمَةٌ مَاشِيَّةٌ فِي طُرُقِهَا دَاخِلَةٌ فِي دُورِهَا وَ قُصُورُهَا جَوَالَةٌ فِي شَرْقِ هَذِهِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا تَسْمِعُ الْكَلَامَ وَ تُسْلِمُ عَلَى الْجَمَاعَةِ تَرَى وَ لَا تُرَى إِلَى الْوَقْتِ وَ الْوَعْدِ...» (هَمَانُ مَأْخُذُ، ص ٢٠٦-٢٠٧)

٨. «قَالَ وَ مَنْ ذَرَيْتَ قَالَ لَا يَنْالُ عَهْدَ الظَّالِمِينَ» (بَقْرَهُ: ١٢٤)

٩. عن الفضيل بن يسار قال: سمعت أبا عبدالله جعفر بن محمد عليهما السلام يقول: «من خرج يدعون الناس و فيهم من هو أفضل منه فهو صالح مبتدع». (هَمَانُ مَأْخُذُ، بَابٌ ٥، ص ١٦٧)

١٠. عن عبدالعزيز بن مسلم قال... «ثم قال [الرضا عليهما السلام]... الامام يحل حلال الله ويحرّم حرام الله ويقيّم حدود الله ويذبّ عن دين الله ويدعو إلى سبيل ربه بالحكمة والمواعظ الحسنة...» (هَمَانُ مَأْخُذُ، ص ٣١٨)

١١. عن زرارة قال: قال أبو عبدالله عليهما السلام: «اعرف امامك فانك اذا عرفته لم يضرك تقدم هذا الامر او تأخر». (هَمَانُ مَأْخُذُ، بَابٌ ٢٥، ص ٤٧٠)

١٢. عن أبي بصير عن أبي جعفر محمد بن علي عليهما السلام... قال: «إذا خرج يقوم بأمر جديد وكتاب جديد و سنة جديدة وقضاء جديد، على

١. عن النبي عليهما السلام: «فيستشير المهدى اصحابه» (الزام الناصب، به نقل از آقائی و همکاران، درسنامه تاريخ عصر غیبت، ص ٢٥٦)

٢. على عليهما السلام: «يعطف الهوى على الهدى اذا عطفوا الهدى على الهوى و يعطف الرأى على القرآن اذا عطفوا القرآن على الرأى» (نهج البلاغه خطبة ١٣٨)

٣. بقره: ١٤٧.

٤. عن حمران بن أعين، قال: «سألت أبا جعفر عليهما السلام فقلت له: أنت القائم؟ فقال: قد ولدني رسول الله عليهما السلام و انى المطالب بالدم، و يفعل الله ما يشاء، ثم أعدت عليه، فقال: قد عرفت حيث تذهب، صاحبُك المُبَدِّحُ الْبَطْنِ، ثم الحزارُ بِرَأْسِهِ، ابْنُ الْأَرْوَاعِ، رَحْمُ اللَّهِ فَلَانًا». (غیبت نعمانی، باب ١٣، ص ٣١٤)

٥. امام صادق عليهما السلام: «يسير بسيرة رسول الله ولا يعيش الا عيش امير المؤمنين» (الغيبة، شیخ طوسی، ص ٢٧٧)

٦. على عليهما السلام: «ولا تظنوا بى استقالاً من حق قيل لى ولا التمس اعظام لنفسى فانه من استشقلي الحق» أَنْ يُقَالَ لَهُ أَنَّ الْعَدْلَ أَنْ يُعَرَّضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ فَلَا تَكُفُّوا عَنْ مَقَالَةِ بِحَقِّ أَوْ مَشْوَرَةِ بَعْدِ فَانِي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطَى وَ لَا أَمَنُ ذَلِكَ مِنْ فَعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكَ بِهِ مِنِي فَانِي أَنَا وَ أَنْتُ عَبْدٌ مَمْلُوكٌ لِرَبِّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ...» (نهج البلاغه، خطبة ٢٠٧)

٧. عمرو بن سعد عن امير المؤمنين على بن ابي طالب عليهما السلام أنه قال يوماً لحذيفة بن اليمان: «...فلاتزال هذه الامه جبارين يتکالبون

اقامة الجدار لموسى عليه السلام الا وقت افتراقهما
يابن الفضل ان هذا الامر امر من امر الله تعالى و
سر من سر الله وغيب من غيب الله و متى
علمنا انه عزوجل حكيم صدقنا بان افعاله و
اقواله كلها حكمة وان كان وجهه غير منكشف
لنا» (منتخب الاثر، الباب الثامن والعشرون،
ص ٣٣٠)

١٨. عن يزيد الكُناسِيَّ قال: سمعت أبا جعفر الباقر عليه السلام يقول: «ان صاحب هذا الامر فيه شبته من يوسف، ابن أمّة سوداء، يصلح الله له أمره في ليلة». (غيث نعماني، باب ١٠، ص ٢٣٧)

١٩. عن مالك بن أعين الجُهْنَى عن أبي جعفر الباقر عليه السلام أنه قال: «كُل راية تُرفع قبل راية القائم صاحبها طاغوت» (غيث نعماني، باب ٥، ص ١٦٦)

٢٠. عن الفضيل قال: قال ابو [عبد الله] جعفر عليه السلام: «من ادعى مقامنا -يعنى الامامة- فهو كافر، او قال: مشرك». (همان مأخذ)

٢١. عن الصادق عليه السلام... فما يكون من اهل الجزيه
عنه؟ قال: «يسالمهم كما سالمهم رسول الله
و يؤدون الجزيه عن يد و هم صاغرون»
(بحار، به نقل از صدر، تاريخ ما بعد الظهور، ص ٥٦٨)

٢٢. عن الباقر عليه السلام: «يحكم بين اهل التوراة
و بين اهل الانجيل بالانجيل و بين اهل الزبور
بالزبور و بين اهل القرآن بالقرآن». (غيث
نعماني، ص ١٢٥)

العرب شديد و ليس شأنه الا القتل لا يستبقى
أحداً ولا تأخذه في الله لومة لائم» (غيث
نعماني، باب ١٣، ص ٣٦٨).

١٣. عن محمد بن أبي حمزة عن بعض اصحابه
عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سمعته يقول: «القائم
عليه السلام يلقى في حربه مالم يلق رسول الله عليه السلام،
ان رسول الله عليه السلام أتاهم وهم يعبدون حجارة
منقورة و خشبًا منحوته وان القائم يخرجون
عليه فيتاؤلون عليه كتاب الله و يقاتلونه عليه». (غيث
نعماني، باب ١٧، ص ٤٢٤)

١٤. عن المفضل بن عمر قال: قال ابو عبدالله عليه السلام:
«ان من ورائكم فتناً مُظلمة عمياً
مُنكِسَة لا ينجو منها الا النّوْمَةُ»، قيل: يا
امير المؤمنين و ما النّوْمَة؟ قال: الذي يَعْرِفُ
الناسَ و لا يَعْرِفُونَه و اعلموا ان الأرض لا تخلو
من حجة لله عزوجل...» (غيث نعماني، باب
١٠، ص ٢٠٢)

١٥. به طور مثال، منتخب الاثر، الفصل الخامس،
باب «فيمن رأه في الغيبة الكبرى».

١٦. همچنین بنگرید به مقدمه مترجم، آیت الله
کمره‌ای، بر کتاب کمال الدین و تمام النعمة
شیخ صدوق.

١٧. عن عبدالله بن الفضل الهاشمي قال: سمعت
الصادق جعفر بن محمد عليه السلام يقول: ان
لصاحب هذا الامر غيبة لابد منها، يرتات فيها
كل مبطل فقلت: ولم جعلت فداك؟ قال: لأمر
لم يؤذن لنا في كشفه، قلت فما وجه الحكمه
في غيبته؟ قال: وجه الحكمه في غيبات من
تقدمه من حجج الله تعالى ذكره، ان
وجه الحكمه في ذلك لا ينكشف الا بعد
ظهوره كما لا ينكشف وجه الحكمه لما
اتاه الخضر من خرق السفينة وقتل الغلام و

منابع

- قرآن کریم، ترجمة محمد مهدی فولادوند، انتشارات سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۷۸.
- نهج البلاغه، سید شریف رضی، ترجمة محمد آیتی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.
- آقائی، پورسید و همکاران، درسنامه تاریخ عصر غیبت، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۷۹.
- الصافی الگلپایگانی، لطف الله، مستحب الاثر فی الامام الاثنی عشر، قم: مؤسسه السیدة المعصومة، ۱۴۲۱ هـ.
- الصدر، السيد محمد، تاریخ ما بعد الظهور، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۲ هـ.
- صدق، شیخ، کمال الدین و تمام النعمه، ترجمة آیت الله محمد باقر کمره‌ای، تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۷۷ هـ.
- طوسی، شیخ، الغیبه، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۷ هـ.
- نعمانی، محمد، غیت، ترجمة جواد غفاری، تهران: کتابخانه صدق، بازار سرای اردیبهشت، ۱۳۶۳ هـ.